

انفتاح و گشایش در ساخت تصمیم‌گیریه‌ای سیاسی است. به نظر اصلاح‌طلب در مواضعی، ساخت نظام سیاسی دچار انسداد و بن‌بست شده است که با گره‌گشایی و رفع مانع، می‌توان نشاط و طراوت را به نظام بازگردانید. تلاش اصلاح‌طلب برای رفع عوارضی است که مشروعیت، ثبات و دوام و قوام نظام را تهدید می‌کند. بنابراین فرد اصلاح‌طلب دغدغه بازگرداندن اقتدار و مشروعیت به نظامی را دارد که به نحو بنیادی آن را قابل اصلاح می‌داند و به آن باور دارد. از همین روی برآمدن شیوه‌های ناصواب در ساخت سیاسی و مصوبه‌هایی که به صورت آفتی مخرب به حذف افراد و ناامیدی آنان منجر می‌شود و تهدیدی برای مشارکت عمومی است، مورد انتقاد فرد اصلاح‌طلب قرار می‌گیرد. برای بازگرداندن توازن به یک نظام سیاسی، اصلاح‌طلب با قوانین و رفتاری که چنین موقعیتی را پدید می‌آورد مخالفت می‌کند و حتی حاضر است با همان قوانین محاکمه شود و با محکومیت خود در انتظار عمومی موجب فروریزی اخلاقی و مدنی آن رفتارها و قوانین گردد. فرد اصلاح‌طلب از شهادتی برای تحقق اصلاحات برخوردار است که از جنس انقلابیگری و خشونت نیست بلکه شهادتی اخلاقی است برای احیای عرصه مدنی و رفع تبعیض و استبداد رأی‌هایی که مشروعیت و اقتدار را با بحران مواجه می‌سازد.

اصلاح‌طلبان در نظام‌های دینی چاره‌ای جز اصلاح فهم دینی ندارند. چرا که در عرصه سیاست یک روایت از دین حاکم است که لباس فاخر دین را بر قامت ستبر استبداد می‌پوشاند و عریان کردن دیو استبداد از لباس دیانت و وظیفه هر مصلح دینداری است. دینداران برای آنکه در قرن بیست و یکم، دین همچنان قدرتمندانه در عرصه عمومی حضور داشته باشد، راهی جز ارائه چهره‌ای انسانی-عقلانی از دین در مقابل خود ندارند. هر نوع روایتی از دین که توجیه‌گر و مبلغ خشونت باشد، پیشاپیش محکوم به شکست است. آدمیان امروز، بیش از هر دوره‌ای، به قرائتی اخلاقی-عرفانی از دین محتاجند.

اکبر گنجی

تهران - ۱۳۷۸/۱۰/۱۱

اول ژانویه سال ۲۰۰۰

گفت‌وگوی اول

تمامت خواهی و خشونت‌ورزی، مطلق‌اندیشی و مشارکت‌گریزی*

اشاره: عبدالله نوری، متولد ۱۳۲۸، نماینده حضرت امام(ره) در جهاد سازندگی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ منتخب حضرت امام(ره) برای عضویت در شورای بازنگری قانون اساسی؛ نماینده مجلس در دوره دوم و پنجم؛ وزیر کشور دولت هاشمی و دولت خاتمی بوده است. نوری با فشار جناح راست در هر دو دوره از کابینه حذف شد. مخالفانش با برهم زدن جلسه سخنرانی او در مشهد و ضرب و شتم‌اش در مراسم تشییع جنازه شهدا در هفته گذشته، اینک در صدد حذف فیزیکی وی برآمده‌اند. پیرامون شخصیت عبدالله نوری حرف و حدیث زیاد است. زمانی او را به‌چپ نزدیکتر می‌دانستند. اما اینک برخی او را به‌کارگزاران سازندگی نزدیکتر می‌دانند. سوابق سیاسی نوری و موقعیتش او را در روزهای اخیر در کانون برخی مجادلات سیاسی روز قرار داده است. آنچه در زیر می‌آید حاصل گفت‌وگوی عبدالله نوری با اکبر گنجی درباره توسعه سیاسی، شرایط قبل و بعد از دوم خرداد، خبرگان رهبری، روزنامه‌ای که می‌خواهد منتشر کند و چیزهای دیگر است.

○ اکبر گنجی: یکی از مسائل مطرح‌شده بعد از دوم خرداد، بحث توسعه سیاسی است شما چه تصویری از توسعه سیاسی دارید؟ به نظر شما از چه راههایی می‌توان به توسعه سیاسی رسید و اساساً توسعه سیاسی چه ضرورتی برای ما دارد؟

عبدالله نوری: باید به گذشته دور بازگشت و علل اصلی حدوث انقلاب را کاوید: یعنی از سالهای ۴۰-۴۱. به عقیده من مهمترین عامل ایجاد نهضت امام خمینی (ره)، مسائل اقتصادی نبود؛ هرچند مسائل اقتصادی هم می‌تواند در شکل‌گیری انقلابها نقش داشته باشد کما این که در تسریع انقلاب ما مؤثر بود اما عملکرد رژیم گذشته در مورد مسائل اقتصادی به گونه‌ای نبود که نیاز به یک انقلاب فراگیر داشته باشد بلکه آنچه اساس حرکت امام و مردم را تشکیل می‌داد، اختناق حاکم بر جامعه بود و این را می‌توان از سخنان امام و دیگر رهبران نهضت در طول دوره شکل‌گیری انقلاب براحتی استنباط کرد. در واقع یک حرکت دیرین علیه اختناق حاکم بر جامعه به وجود آمده بود. یعنی مردم حس می‌کردند که اگر حتی نان و آب و زندگی آنها هم تأمین باشد، در بیان و در انتخابات و در ارائه نظرات آزاد نیستند و در تصمیم‌گیریهای کلان کشور، هم نقش ندارند بلکه یک جو پلیسی شدیدی بر جامعه حاکم بود که حاکمیت نظام از این طریق تعیین می‌شد و لذا هر چه را می‌خواستند بر مردم تحمیل می‌کردند و حتی نسبت به اعتقادات مردم نیز تصمیم‌گیری می‌کردند و به گونه‌ای عمل می‌شد که گویی هیچ ترس و وحشتی از موضعگیری دیگران در مقابل خود نداشتند. بنابراین شروع نهضت و انقلاب برخاسته از اعتقادات اسلامی و مبانی دینی امام و رهبران انقلاب در راستای برخورد با اختناق و استبداد حاکم بود. البته انقلاب، مبانی دیگری نیز داشت مثل سلطه اجانب بر کشور و...، ولیکن آن خفقان و اختناق در واقع سرفصل جدی‌ای بود که امام به آن پرداختند و مردم را نیز به حرکت واداشتند. اعتقاد امام این بود که مردم باید آزادانه فکر کنند و انتخاب کنند و در این صورت مردم بیشتر به اعتقاداتشان پایبند می‌شوند. اتفاقاً در طول تاریخ، بسیاری از حرکت‌های دیکتاتوری و جریان‌ات همراه با اختناق و خفقان در راستای مطامع طاغوت و به تعبیر اسلام باطل و جریان‌اتی ضد دین بوده است تا مردم را از گرایشهای دینی جدا کند تا آنها را در جهت مطامع طاغوت قرار دهد. البته در دوره‌ای هم دین در خدمت اختناق قرار گرفت بویژه در اروپا، که این حرکت آغازی شد برای شروع یک حرکت جدید دیگر برای مبارزه با دینی که اختناق‌آور است که از همانجا هم حرکت‌های ضد دینی شروع شد. و در ایران هم اجمالاً به همین صورت بود یعنی دیکتاتور حاکم برای ترویج بی‌بند و باری و حرکت‌های ضد دینی از تمام اقتدار خود بهره می‌جست.

در صدر اسلام هم همین اتفاقات را می‌بینیم که ابتدا خفقان و اختناق حاکم بود و

لیکن پیامبر اکرم (ص) با حرکتی که در بطن خود آزاداندیشی و تعقل و تدبر و تفکر مردم و ضدیت با اختناق و خفقان را داشت، دین را ترویج کرد. پیامبر اکرم (ص) آمد و وحی بر او نازل شد که: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...^۱ و ما می بینیم که در این زمینه تعبیر قرآن و پیامبر اکرم (ص) چقدر عجیب است. پیامبر اکرم (ص) برای این که به دیگران قدرت تفکر و تعقل بدهد می گوید بیا بید بنشینیم با یکدیگر صحبت کنیم شاید من در اشتباه باشم و شاید هم به عکس باشد. قرآن می گوید: وَإِنَّا أَوْ إِثَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.^۲ یعنی می گوید من یا شما، بر هدایت یا ضلالت، هستیم بیا بید بنشینیم و با هم بحث کنیم. و فکر نمی کنم که هیچ آزادیخواهی به این روانی بگوید که شاید من در ضلالت باشم. و اتفاقاً طاغوت است که می گوید هر کس برخلاف من بگوید بر باطل است. و برخوردش نوعاً همراه با اختناق و خفقان است. در ایران هم دقیقاً همین اتفاق افتاد یعنی زمانی که حکومت مستبد شاه می رفت تا با استبداد خودش حتی تاریخ اسلام را عوض کند، زمانی که حرکت های اعمال شده در ترکیه توسط آتاترک و در ایران توسط رضاشاه مستبد و پسرش پیاده می شد، در زمانی که شاه به دنبال ترویج لائالیگری و بی بند و باری بود و با آزادیخواهان برخورد می کرد و... امام آمد و حرکت آزادیخواهان را شروع کرد و گفت مردم باید فکر کنند، بیندیشند، تعقل و تدبر داشته باشند و باید این کرامت انسانی را که آزادی می باشد، به انسانها داده شود و نتیجه اش این می شود که آنها خود به خود به سمت و سوی دین حرکت می کنند. و البته در این زمینه در بیست سال گذشته نسبت به دوره شاهنشاهی تغییرات بنیادین وسیعی در ایران شکل گرفته. من باب مثال در پانزده سال آخر حکومت پهلوی چند نشریه خاص داشتیم که یا همه وابسته به دولت بود و یا وابسته به عناصر دولت بود. یک نشریه جدی که در زمینه مسائل سیاسی و مباحث روز صحبت کند نداشتیم، حداقل من الآن در خاطر نمیست. جز در یک ساله آخر حکومت شاه که فضای کشور دچار تلاطم بود. حالا ممکن است یک سری نشریات داخلی در یک حوزه علمیه یا در یک محیط دانشگاهی حاوی چیزهای بسیار محدودی بود.

هر کدام از مقاله ها و مطالبی که الآن در نشریات هست در آن زمانها محدودیتهای

بسیاری داشت. اینها را من قید کردم برای این‌که این موضوع در ذهنمان باشد که آزادی در آن دوره به‌چه شکلی بود و چقدر با آزادی افکار مقابله می‌شد. و یکی از اهداف مهم انقلاب هم این بود تا ما از وضعیت خفقان و اختناق بیرون بیاییم. البته در طول ۲۰ ساله دوره انقلاب ما فراز و نشیب زیادی داشتیم مثلاً ممکن است یک بُعد انقلاب در دوره‌ای شدت بیشتری داشته و در دوره‌ای کم‌رنگتر بوده و بُعد دیگری مورد توجه بیشتری قرار می‌گرفته و... و نمی‌شود گفت در طول دوره انقلاب ما زمانی را داشتیم که به‌این موضوع اصلاً پرداخته نشده و یا این‌که کسی حق نداشته در مورد این موضوع صحبت کند و یا اظهار نظر کند. کما این‌که الآن هم مشکلات عدیده‌ای ممکن است وجود داشته باشد و قرائتهای مختلف، تعبیر متفاوت، برداشتهای گوناگون وجود دارد. یک شخصی از توسعه یک چیزی می‌فهمد، از آزادی یک برداشتی دارد، از تشنج یک چیزی درک می‌کند و یا از امنیت یک درک دیگری دارد و... اشخاص برداشتهای متفاوت دارند و بر اساس برداشتهایشان هم مسائل را دنبال می‌کنند و نظر می‌دهند. این را هم به‌این جهت گفتم که اصل انقلاب و دو دهه گذشته را هم زمینه‌ساز بدانیم برای مرحله‌ای که امروز ما به‌آن رسیده‌ایم و به‌این شکل نبود که در مقطع تاریخی کنونی همه چیز دگرگون شده و ما بناگهان به توسعه سیاسی رسیدیم. البته در دوره ۲۰ ساله گذشته هر زمان به‌دلیل خاص خودش و در مقاطعی هم شاید به‌دلیل بی‌توجهی به توسعه سیاسی اهمیت خاص خودش داده نشده و امروز به‌عنوان یک اولویت در برنامه جناب خاتمی مطرح گشته است.

این‌که حادثه دوم خرداد محصول حوادث دو دهه قبل از آن است و نمی‌توان آن را صرفاً به‌شخصیت آقای خاتمی تحویل کرد، نکته درستی است. اما این‌که قبل از دوم خرداد در این کشور توسعه سیاسی وجود داشت و یا این‌که ما آگاهانه در راه توسعه سیاسی گام برمی‌داشتیم، درست نیست. مسأله اصلی آقای هاشمی رفسنجانی سازندگی اقتصادی بود. اصلاً توسعه سیاسی و فرهنگی برای ایشان موضوعیت نداشت. شما به‌کابینه ایشان نگاه کنید. در روز معرفی هیأت وزیران به‌مجلس ایشان گفتند من دولت کاری معرفی می‌کنم. خودم به‌قدر کافی سیاسی هستم و اگر کار سیاسی لازم بود خودم انجام می‌دهم. بعد هم وزیرای کشور، ارشاد و آموزش عالی (عبدالله نوری، خاتمی، دکتر معین) به‌مرور در اثر فشار جناح راست و

توافقیهای پنهانی از کابینه حذف شدند و آقای بشارتی و میرسلیم و گلپایگانی جایگزین آنها شدند. آقای میرسلیم فقط حزب‌اللهی را حزب می‌دانست. آقای میرسلیم صراحتاً اعلام کرد به مولفان و نویسندگان و ناشران اعتماد ندارد. آقای گلپایگانی اعلام کرد ممکن است سعدی و فردوسی هم در کنکور جمهوری اسلامی رد شوند. وزیر اطلاعات ایشان آقای فلاحیان بود. بسیاری از دستگیریهایی خلاف قانون در این دوره صورت گرفت (نمونه‌اش عباس عبدی که بعداً کاملاً تبرئه شد). آقای هاشمی در مقابل حمله به کتابفروشیها، و اخراج اساتید، بر هم زدن سخنرانیها، حمله به بیوت مراجع، دستگیریهایی گسترده و... سکوت اختیار کرد. عصر، عصر سازندگی بود و ایران به طرف آرمانهای اقتصادی «سردار سازندگی» گام برمی‌داشت. اما سازندگی اقتصادی به مطالبات و انتظارات سیاسی مردم دامن زد و روشنفکران این مسأله را مطرح کردند که بدون توسعه سیاسی و فرهنگی نمی‌توان به توسعه اقتصادی دست یازید. لذا حرکت نخبگان برای دستیابی به توسعه سیاسی از عواقب ناخواسته سازندگی اقتصادی بود نه از عواقب برنامه آگاهانه دولت و عزم سیاسی آقای هاشمی.

قرائتی از اسلام که در آن سالها حاکم بود و تلقی خاصی از ولایت فقیه که بر اذهان سیطره داشت (نظریه انتصابی ولایت فقیه) امکان توسعه سیاسی و فرهنگی را مسدود می‌کرد. حادثه شکوهمند دوم خرداد حرکتی بود در مقابل آن قرائت و آن تلقی. مردم به صراحت تمام اعلام کردند تفکرات شبه‌توتالیتری و حرکات نفوفاشیستی در سطح شهرها را نمی‌خواهند و سازندگی اقتصادی آمرانه راه به جایی نمی‌برد. امروز شما از قرائتی دفاع می‌کنید که اسلام را با دموکراسی و آزادی سازگار می‌داند. اما توجه داشته باشید که بعضی از فقهای بزرگوار ما دموکراسی را «نظام مشرکانه» می‌دانند. بعضی از آنها آزادی را مقوله‌ای غربی و جنسی می‌دانند و متأسفانه در طی دو دهه قبل چنین قرائتهایی بر ایران سیطره داشته است. این بینشها مانع توسعه سیاسی و فرهنگی است و هاشمی هیچ‌گاه با این دیدگاهها درگیر نشد. او با همین تفکرات می‌خواست به توسعه اقتصادی برسد.

اگر شما معتقد هستید که من یا مثلاً جناب آقای خاتمی یا جناب آقای دکتر معین طرفدار دیدگاه توسعه سیاسی و فرهنگی هستیم، پس این دیدگاه آقای هاشمی هم بوده که موجب شد در دوره اول این افراد در دولت حضور داشته باشند ولی به دلیل

ایجاد دست‌اندازهایی همانند آنچه الآن برای آقای خاتمی ایجاد شده بعداً افرادی کنار رفتند. پس این مسأله در اصل تفکر آقای هاشمی بوده است. یعنی جناب آقای خاتمی همان آقای خاتمی ارشاد سابق است، و البته مرحله‌ای را که از توسعه سیاسی می‌خواستند پیگیری کنند، مرحله‌ای نبوده که الآن دارند پیگیری می‌کنند. و لکن از نظر تفکر، همین تفکر را داشتند. خود من در همان دوره وزارت کشور، مکاتبات و مذاکرات و مراسلاتی را که داشتم، همچنین تلاشهای مختلفی که در ارتباط با آن دیدگاهها داشتم، مجموعه سخنرانیه‌ها و مصاحبه‌ها و... داشتم و آن مواضعی را که داشتم با مواضع کنونی‌ام تفاوت اصولی ندارد. یعنی همان وقت من بحث نظارت استصوابی را به‌طور کامل و جامع مطرح کردم. و نامه‌های صریحی در این رابطه و بسیاری افرادی که رد صلاحیت می‌شدند بین من و شورای نگهبان رد و بدل شد. اما علت این‌که جناب آقای هاشمی مجبور به تغییر افراد کابینه شدند احساس ایشان این بود که اگر بخواهد به‌قسمت عمده اهداف خویش برسد باید از برخی چشم‌پوشد.

○ یعنی ایشان بین سیاست و فرهنگ از یک طرف و اقتصاد از طرف دیگر، اقتصاد را انتخاب کردند؟ تمامی مواردی که چشم‌پوشی می‌شد موارد سیاسی و فرهنگی بود. در مقابل اختیاراتی که جناح راست در بخش اقتصاد به ایشان تفویض می‌کرد. بنابراین انتخاب هاشمی سازندگی اقتصادی بود نه توسعه سیاسی و فرهنگی.

خیر، دیگران به ایشان تحمیل کردند و آنها تغییرات در بخش سیاسی و فرهنگی را از ایشان خواستند وقتی که آقای هاشمی می‌خواست انتخاب کند، گفتند ما که اکثریت حاکم هستیم، می‌توانیم برای آقای هاشمی هم مشکل ساز باشیم؛ و لذا باید تغییر کنند ظاهراً ما مشکل بوده‌ایم و هستیم و... البته بحمدالله این مشکلات حالا دارد رفع می‌شود و البته آن موقع خیلی مسالمت‌آمیز و راحت‌تر حل شد. پس آن وقت آمدند گفتند آقا اینها یک قرائت دیگری از اداره کشور دارند که با آنچه ما می‌فهمیم نمی‌خواند. پس اینها باید بروند کنار. در مورد آقای خاتمی، نمی‌توانستند چهار سال صبر کنند چرا که ممکن بود چنین پیشنهادی را هم به آقای خاتمی بدهند برای دوره بعدشان، حال، ایشان یا قبول می‌کردند و یا قبول نمی‌کردند.

جناب آقای هاشمی هم در ارتباط با موضوع توسعه سیاسی همین تفکر را داشته‌اند و لیکن آنچه در اولویت بوده سازندگی در بخش اقتصاد بود و احساسش

نگرانیهای جدی‌ای بوده که مخصوصاً بعد از دوران جنگ روی مسائل بازسازی کلی کشور وجود داشته و به این شکل ایشان باز می‌اندیشیده که اگر بخواهد به بحث توسعه سیاسی بپردازد ممکن است از یک سری از آن مسائل عقب بماند. من کاری به غلط یا درست بودن این دیدگاه ندارم ولی این که ایشان اصلاً برایشان توسعه سیاسی مهم نبوده را قبول ندارم. نکته دیگر در باب توسعه سیاسی را هم نباید فراموش کنیم و آن نقش اساسی مردم در این رابطه است. مردم تا قبل از مجلس پنجم احساسشان این بود که نقش چندانی در انقلاب و تعیین سرنوشت خویش ندارند و وقتی به آنها گفته می‌شود بیاید پای صندوقهای رأی، حال آنها یا به عنوان تکلیف شرعی یا برای این که فقط مہری در شناسنامه‌شان بخورد می‌آمدند و پای صندوقهای رأی حضور پیدا می‌کردند اما در جریان مجلس پنجم احساس کردند که این طور نیست اگر پای صندوقهای رأی حضور پیدا کنند، اگر به صد درصد اهدافشان نرسند لااقل به ۷۰ درصد اهدافشان می‌رسند. انتخابات مجلس پنجم مردم را آماده ساخت و زمینه مناسبی برای حضور گسترده آنان در انتخابات دوم خرداد شد و مردم نقش خود را در دوم خرداد ایفا کردند.

○ آقای هاشمی، جمله مشهور معرفی کابینه‌اش این بود که من یک کابینه کاری انتخاب کرده‌ام، خود به قدر کافی سیاسی هستم. یعنی به نوعی القا کرد که کار سیاسی آنهاست که من تشخیص می‌دهم. تشخیص سیاسی ایشان هم ولایتی، بشارتی، گلپایگانی، فلاحیان و میرسلیم بود. در واقع ایشان گزینش خود را کرده بود و عکس‌العمل مردم در ۸ سال بعد از ریاست جمهوری ایشان، نفی رویکرد ایشان بود. در واقع مردم می‌خواستند بگویند ما به مشارکت سیاسی نیاز داریم و آمدند جلو و در حقیقت آن بینش را طرد کردند. گزینش مردم برخلاف آقای هاشمی فضای باز سیاسی و اجتماعی بود. آیا شما دوم خرداد را به عنوان یک «نه» قبول دارید؟ «نه» بود به جناحی که می‌خواست در عرصه سیاسی-اجتماعی فرهنگی کشور محدودیت ایجاد کند.

○ تلفی عمومی این است که آقای هاشمی همیشه با این جناح پنهانی و دور از چشم مردم معامله می‌کند.

این‌که مواضع ایشان بینابین بوده یک مسأله است اما من شخصاً اعتقاد ندارم که جریان دوم خرداد نقی آقای هاشمی بود.

○ ایشان حتی بر سر وزرایی که تحت فشار راست از کابینه ایشان بیرون رفتند مقاومت جدی از خود نشان نداد. این به این دلیل است که به توسعه سیاسی و فرهنگی اعتقاد نداشت و حاضر نبود به خاطر توسعه سیاسی و فرهنگی با کسی درگیر شود. لذا با رویت مخالفت جناح راست ایشان سریعاً عقب‌نشینی کرد. یعنی آقای هاشمی در مقایسه پنج وزیر اول و پنج وزیر بعدی، اعتقاد قلبی‌اش به این ۵ وزیر مرحله دوم بود یا انتخاب وزرای بعدی را مجلس به ایشان تحمیل کرد؟

○ خیر اعتقاد نبود بلکه به ایشان تحمیل شد. ولی اگر به سناریوی آقای هاشمی در انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری عمل می‌شد، یعنی جناح راست قبول می‌کرد که در لیست ۳۰ نفره تهرانش، ۵ نفر از کارگزاران قرار گیرند یا در انتخابات ریاست جمهوری می‌پذیرفتند که آقای ولایتی را کاندیدا کنند و تعدادی از کارگزاران را وارد کابینه کنند، اینک ما با چه وضعی مواجه بودیم. در واقع ما شانس آوردیم که جناح راست غیر عاقلانه یا سناریوی هاشمی مخالفت کرد و آن را نپذیرفت. سناریوی آقای هاشمی را نمی‌دانم واقعاً چگونه بود؛ یعنی آیا اگر ۵ نفر آنجا بودند کل مسأله حل می‌شد یا در جریان ریاست جمهوری نظر ایشان این بوده که آقای ولایتی رئیس جمهور بشود. آقای هاشمی را باید در جایگاه خودش نگاه کرد. من اعتقادم این است که نظراتی که آقای هاشمی اعلام می‌کند بر اساس یک مشاور امین است. مثلاً اگر مخاطب جامعه روحانیت مبارز تهران است بر اساس یک مشاور امین، به آنها نظر می‌دهد. و به طور مثال می‌گوید که اگر شما آقای ولایتی را به جای آقای ناطق نوری بگذارید، برای شما مناسب‌تر است. اگر مجمع روحانیون مبارز هم با ایشان مشورت کند، به عنوان یک مشاور امین نظر مشورتی به آنها می‌دهد. و قطعاً به آنها نمی‌گوید آقای ولایتی را کاندیدا کنید. من واقعاً از نظر اصلی ایشان اطلاع ندارم.

○ آیا به همین دلیل نیست که الآن بجز گروه کارگزاران هیچ گروهی به ایشان اعتماد ندارد؟ نه مجمع روحانیون مبارز، نه جناح راست، نه جمعیت ارزشها. یعنی در

گروه‌های موجود، مستقل از کارگزاران، هیچ گروهی به‌ایشان اعتماد ندارد و هاشمی با بحران عدم اعتماد روبروست. در واقع هیچ‌کس نمی‌داند در ذهن ایشان چه می‌گذرد و می‌خواهد چه کاری انجام بدهد. حتی در ماجرای کرباسچی هم همین شیوه را در پیش گرفت همه انتظار داشتند همان‌طور که کرباسچی مسوولیت کارهای شهرداران را پذیرفت، آقای هاشمی هم مسوولیت کارهای قوی‌ترین مدیرش را بپذیرد. اما ایشان صرفاً طبق معمول به مذاکرات پشت پرده ادامه داد و دفاع اصلی را به گردن خاتمی و انهاد.

آقای هاشمی در جریان آقای کرباسچی همچنان معتقد است مشغول فعالیت است.

○ طبق معمول به دور از چشم مردم با جناح راست معامله صورت می‌گیرد؟ معامله‌ای که به احتمال ضعیف به نفع شخص هاشمی است اما به نفع کرباسچی معلوم نیست باشد.

البته ایشان معتقد است هیچ مشکلی نیست که بیاید و یک موضع تندی هم بگیرد و بعداً هم نتواند کارهایی را که می‌خواهد، انجام دهد. گروه کارگزاران که نزدیکترین گروه طبق نظر شما به‌ایشان هستند باید شدیدترین انتقادهای را به این موضع آقای هاشمی داشته باشند در حالی که ما می‌بینیم این‌گونه نیست.

در بررسی مسائل از افراط و تفریط بپرهیزیم و بر این اساس نه در جهت نفی فردی و نه در جهت اثبات فردی خارج از حدود واقعیت حرکت نکنیم. در دوره مجلس چهارم در شرایطی قرار گرفتیم که با آن اکثریت قوی جریان راست بر مجلس حاکم شد. اگرچه شاید مواضع جناب آقای هاشمی هم در شکل‌گیری مجلس چهارم بی‌تأثیر نبود. خوب به‌طور طبیعی این امر شرایطی را برای دولت ایجاد می‌کرد. دیدگاه آقای هاشمی در چنین شرایطی، برخورد با مجلس نبود. ممکن بود اگر من رئیس جمهور بودم دیدگاه دیگری داشته باشم، کما این که همین‌طور بود و با آقای هاشمی هم صحبت کردم و گفتم نحوه برخورد شما با مجلس مناسب است به‌گونه دیگری باشد. و لیکن ایشان نظر دیگری داشتند و بر اساس نظرات خود عمل می‌کردند. نظرات اصلی آقای هاشمی نظرات اعلام‌شده ایشان نبود. نظرات اعلام‌شده، نتیجه فرایند گفت‌وگوی هاشمی با مجلس چهارم بود. الآن هم به همین صورت است. آقای خاتمی با شروع حرکتشان مگر نظرشان این بوده که با یک‌سری مشکلات مواجه شوند یا مثلاً افراد به‌علت این‌که مقاله‌ای

می‌نویسند یا حرفی می‌زنند و یا میزگردی تشکیل می‌دهند و... که همه اینها استفاده از حقوق شهروندی است، فلان دستگاه برایش مشکل درست کند یا دستگیر شود. یا فلان جا محدودیتی برایش به‌وجود بیاورند و... مگر اینها جزء پروژه توسعه سیاسی آقای خاتمی است؟ این را باید بدانیم که همه چیز در اختیار آقای خاتمی نیست. و ما باید بپذیریم که ما هستیم و مجموعه آنچه در کشور به‌عنوان واقعیتها هست، یک مجلس است، یک قوه قضائیه است، یک نیروهای مسلح است و... و دهها تفکر مختلف که هر کدامش می‌تواند بر حرکت دولت تأثیر بگذارد.

حال با وجود این محدودیتها آیا می‌گوییم خاتمی تغییر کرده و یا باید بگوییم آرمانهای خاتمی در مرحله عمل با مقاومت جدی قدرتهایی روبرو می‌شود که بر ارگانها و نهادهای تصمیم‌گیر اصلی سیطره دارند و لذا آقای خاتمی براحتی نمی‌تواند پیش روند. نمونه آن برخوردی که در انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس با جناب آقای بهزاد نبوی شد که بعد از آمدن آقای خاتمی و در فضای سیاسی جدید، دیدیم آقای بهزاد نبوی که در انتخابات مجلس پنجم صلاحیتش توسط شورای نگهبان تأیید شد، در انتخابات میان‌دوره‌ای صلاحیتش را رد کردند. یعنی اعمال گذشته هنوز ادامه دارد.

◊ در عین حال که جناح راست رفتارهای تسامت‌خواهانه خود را پس از دوم خرداد تشدید کرده است، اما در طول بیست سال گذشته هیچ مسأله‌ای به این صورت به‌طور شفاف در سطح مطبوعات و عرصه سیاسی مطرح نمی‌شده است. هیچ‌گاه شاهد محاکمه‌ای مثل محاکمه کرباسچی نبودیم، هیچ‌گاه شاهد افشای شکنجه از سوی مقامهای رسمی، متهمان و مطبوعات نبودیم، هیچ‌وقت شاهد افشای استفاده یک و نیم میلیارد تومانی از پول شهروندان نبودیم و... جامعه اینک به‌طور مستمر مسائل را پیگیری می‌کند و خواهان توضیح مسوولان است. در طول سالهای گذشته هیچ‌گاه دستگاه قضایی چون امروز پرسش‌برانگیز نبوده است. همه اینها حاصل کوششهای نسلی است که احساس می‌کند مطالبات و حقوق حقه‌اش نادیده گرفته شده است.

شما به‌گونه‌ای صحبت می‌کنید که گویی مردم از تمامی حقوق خود بهره‌مند شده‌اند. ◊ خیر. حداقل حقوق قانونی شهروندان هم در این سالها ایفا نشده است. من از تأمین حقوق و توسعه سیاسی سخن نمی‌گویم بلکه از باز شدن اجباری و ناخواسته فضای

سیاسی که مهمترین تجلی آن در مطبوعات است سخن می‌گویم. نسل جدیدی با آرمانهای دیگری ظهور کرده است. این نسل خواهان به رسمیت شناختن زندگی متمایز از زندگی نسل قبلی است. من نمی‌گویم حقوق ملت ایفا شده بلکه می‌گویم رفته‌رفته صدای نسل جدید را می‌توان شنید و خاتمی فضایی فراهم آورده که صداهای تازه قابل شنیدن باشد. اما از شنیدن صدا تا ایفای حق و به رسمیت شناختن «تفرد» و «دگراندیشی» فاصله بسیار است.

بسیاری از حقوق ملت که در قانون اساسی مندرج است و آقای خاتمی هم در برنامه‌هایشان آنها را مد نظر دارند باید به‌طور جدی عملی شوند. نباید به‌صرف دو تا سخنرانی، سه تا مقاله و چهار تا مصاحبه، دل خوش کرد که به توسعه سیاسی دست یافته‌ایم و آزادی تأمین شده است. باید دید که اساسی‌ترین حقوق مردم چیست و راههای وصول به آنها کدام است؟ اتفاقاً نگرانی جریانهای مضطرب از همین نکته است. آنها اگر مطمئن بودند که با گفتار و نوشتار حاکمیتشان متزلزل نمی‌شود، با آن مخالفت نمی‌کردند. مهمترین مسأله کنونی ما رسیدن به اقتدار ملی از طریق توسعه سیاسی است و معنای اقتدار ملی در اختیار گرفتن حاکمیت توسط مردم در همه زمینه‌ها و ابعاد می‌باشد. در قانون اساسی همه نهادها و ارگانها از مردم مشروعیت می‌گیرند. هیچ مقام و ارگانی منهای مردم مشروعیت قانونی ندارد. مخالفت ما با نظارت استصوابی به همین علت است. نظارت استصوابی اگر در راستای اعمال حاکمیت ملی باشد درست است، اما اگر در راستای جلوگیری از اعمال حاکمیت ملی باشد نادرست است و باید لغو شود.

قبل از مجلس چهارم من این بحث را در سمینار فرمانداران سراسر کشور در وزارت کشور مطرح کردم که بحث نظارت در قانون اساسی به این خاطر است که دولت که مجری انتخابات است، اگر به دلیل در اختیار داشتن امکانات، انتخابات را از مسیر صحیحش برخلاف خواست مردم خارج کند، شورای نگهبان به عنوان ناظر باید حافظ مصالح مردم و حاکمیت ملی باشد و مانع دخالت دولت شود، نظارت شورای نگهبان برای جلوگیری از حاکمیت ملی نیست بلکه برای اعمال حاکمیت ملی است. نظارت استصوابی یک نوع قیومیت بر حقوق انتخاب‌شونده و انتخاب‌کننده است که به نظر من هر دوی آنها غلط است. امروز تصور عمومی این است که قبل از این که مردم بتوانند تصمیم‌گیری کنند دیگران برای آنها تصمیم می‌گیرند و این به مصلحت نظام و شورای نگهبان نیست.

شما فرمودید در انتخابات مجلس پنجم مردم فهمیدند که آرایشان در تعیین حاکمان موثر است و در انتخابات ریاست جمهوری این نکته بر مردم بیشتر آشکار شد و لذا اینک جنب و جوش فراوانی بر عرصه سیاسی کشور حاکم است و شهروندان خواهان افزایش مشارکت سیاسی و تأثیر موثر بر عرصه سیاستند. اما جناح تمامت‌خواه (گروه اقلیت) راههای حضور مردم را به طرق گوناگون مسدود می‌کند. حدود پنج هفته دیگر شاهد برگزاری انتخابات مجلس خبرگان هستیم. جناح راست برای مشروعیت نظام و مجلس خبرگان به آرای چهل میلیونی مردم نیازمند است. اما با توجه به این‌که حضور میلیونی مردم به مجلس مردمی می‌انجامد، نه مجلسی مطیع و گوش به فرمان، لذا آنها به طرق مختلف حضور مردم را کاهش می‌دهند. اولاً با حربه نظارت استصوابی کاندیداهای مستقل را حذف می‌کنند. ثانیاً با شرط اجتهاد یک مجلس صنفی می‌سازند که لزوماً نماینده اقشار مختلف جامعه نیست. در شورای بازنگری قانون اساسی این پیشنهاد مطرح شد که اعضای خبرگان رهبری مجتهد باشند اما این پیشنهاد به تصویب نرسید و لذا در قانون اساسی فقط لفظ خبرگان آمده است.

پرواضح است که فقیه از آن نظر که فقیه است فقه‌دان است نه مدیر، مدبر، قدرت، شجاعت، عدالت، سیاست و اجتماع‌شناس. و لذا برای تشخیص شرایط و صفات رهبر به تخصصهای گوناگون نیاز است که ربطی به علم فقه ندارد. وظایف و اختیارات رهبری همه مویید این نظر است. و هیچ عاقلی نمی‌پذیرد که فقیه با خواندن علم فقه، خبره تخصصهای گوناگون شود و توان تشخیص تمامی جزف را پیدا کند. لذا برای شناخت صفات و شرایط رهبر و برای نظارت بر وظایف و اختیارات رهبری حضور سیاست‌شناسان، مدیران، نظامیان، روانشناسان، جامعه‌شناسان، هنرمندان، و... لازم و ضروری است. اما تمامت‌خواهی با این نکات بدیهی تعارض دارد. اگر فقها انتخاب رهبر را حق انحصاری خود می‌دانند چرا مانند کشیشها، واتیکانی مخصوص به خود نمی‌سازند که در آن قلمرو حکمرانی را هم فقط به خودشان محدود کنند و نه به کل شهروندان؟ شما این معضل را چگونه تحلیل می‌کنید؟

قانون خبرگان را خود خبرگان می‌نویسد و همان قانون باید فعلاً اجرا شود. بحثهای ما نظری است. در قانون اساسی برای رهبر شرایط و صفاتی در اصل ۵ و ۱۰۹ و

اختیارات و وظایفی در اصل ۱۱۰ و اصول دیگر تعیین شده است. از منظر تناسب بین حکم و موضوع، خبرگانی که می‌خواهد رهبر دارای آن صفات را انتخاب یا عزل کند و بر اعمال رهبری که دارای آن اختیارات و وظایف است نظارت داشته باشد، باید افرادی باشند که بتوانند وظیفه قانونی خود را انجام دهند. اگر خبرگان بر اساس یک صفت تنظیم شود پس فقط در آن صفت رهبر، اطمینان حاصل می‌شود اما در دیگر صفات و وظایف اطمینانی حاصل نمی‌شود. مگر این که ۸۶ نفر مثل رهبر، فقیه دارای بینش سیاسی و اجتماعی، مدیر، مدبر، دارای قدرت کافی، شجاع، عادل، باتقوا و... انتخاب شود و آنها رهبر را انتخاب کنند. این کار آسانی نیست. ما برای این که یک نفر پیدا کنیم که واجد تمامی این شرایط و صفات باشد دستمان باز نیست. پس چگونه می‌توانیم از میان دهها نفر، هشتاد و شش نفر را انتخاب کنیم؟ پس بهتر است که خبرگان تخصصی شود. این نکته نه اشکال شرعی دارد و نه اشکال عقلی. باید مجلس خبرگانی مرکب از چند گروه تخصصی تشکیل شود که هر یک در زمینه یکی از شرایط و صفات و یا وظایف و اختیارات رهبری مسئولیت داشته باشد. و هر کمیسیون مرکب از متخصصان واقعی همان رشته باشد. آن متخصصان توسط مردم هم انتخاب شوند. آیا چنین مجلس خبرگانی نظارت بهتری بر رهبری نخواهد داشت؟ و آیا مشاور خوبی برای رهبر نخواهد بود؟ همان طور که شما اشاره کردید در قانون اساسی، خبره به معنای مجتهد نیست.

رهبر طبق اصل ۱۱۰ و اصول دیگر وظایف مشخص دارد و طبق اصل ۱۱۱ مجلس خبرگان باید بر آن وظایف نظارت داشته باشد، مجلس خبرگان باید از مجربترین متخصصان رشته‌های مختلف تشکیل شود تا هم به طور کامل بر کارآیی رهبری نظارت داشته باشند و هم مشاور امینی برای رهبر باشند. چنین مجلس خبرگانی برای مصالح ملی ما مفیدتر از مجلس خبرگانی است که ۸۶ فقیه در آن حضور دارند که طبعاً اطلاعات مختصری از سایر صفات و یا وظایف رهبری دارند. متأسفانه پس از طرح این مسائل عده‌ای جنجال به پا می‌کنند که فقه تشیع زیر سؤال می‌رود. اما مشخص نیست کجای فقه زیر سؤال می‌رود. تشخیص فقاهت رهبر با فقهاست اما تشخیص بینش سیاسی رهبر یا سیاستمداران است و تشخیص بینش نظامی رهبر با نظامیان است، تشخیص بینش قضایی رهبر با حقوقدانان است و... جامعه ما توجیه نیست که چرا خبرگان فقط مرکب از فقهاست؟ الآن دو دوره از

خبرگان می‌گذرد. اما بیلان کار آقایان در زمینه نظارت بر رهبری مشخص نیست. آقایان سالی یکی-دو بار جلسه دارند که این تأمین‌کننده وظیفه قانونی آنها نیست. چرا آقایان گزارش عملکرد خود را در اختیار شهروندان نمی‌گذارند. و نمی‌گویند مثلاً در چه مواردی به رهبر تذکر داده‌اند، در چه زمینه‌هایی ایراد گرفته‌اند، نتیجه ایرادات و تذکرات آنها چه بوده است. به هر حال رهبر معصوم و مصون از خطا نیست. جامعه مطلقاً در جریان عملکرد خبرگان نیست در حالی که مردم انتظار دارند بدانند خبرگان منتخب آنها چه کرده‌اند.

○ از نظر عده‌ای نظارت خبرگان بر رهبری به تضعیف رهبری می‌انجامد. مثلاً نصب عالیترین مقام قوه قضائیه بر عهده رهبری است. اکثریت شهروندان از عملکرد ده سال گذشته قوه قضائیه و مدیریت آقای یزدی ناراضی‌اند. بسیاری از گروهها عملکرد قوه قضائیه را سیاسی-جناحی می‌دانند. حال فرض کنید مجلس خبرگان به نمایندگی از سوی مردم در این باره به مقام رهبری تذکر دهد و یا از او سوال کند. آیا این مسأله جایگاه رهبری را پرسش برانگیز نمی‌کند؟ یا فرض کنید در خصوص دادگاه ویژه روحانیت. آیا طرح این پرسش که طبق قانون اساسی فقط نصب عالیترین مقام قوه قضائیه با رهبر است و لذا نصب رئیس دادگاه ویژه روحانیت توسط رهبری مستند قانونی ندارد؛ به تضعیف رهبری نمی‌انجامد؟ در حال حاضر طرح پرسش درباره عملکرد نهادها و ارگانهای تحت کنترل رهبری از سوی مطبوعات، از طرف سران جناح راست، و حتی ریاست محترم مجلس، توطئه تلقی می‌شود. درخواست نظارت مجلس خبرگان بر وظایف رهبری از سوی جناح راست، توطئه جدید استکبار جهانی و عمال داخلی آنها تلقی خواهد شد. آنها رهبری را فراتر از قانون اساسی می‌دانند و هر گونه اظهار نظری که خواستار عمل به قانون اساسی باشد را توطئه تلقی می‌کنند.

ممکن است بعضیها تصور کنند نظارت بر رهبری، تضعیف رهبری است. ولی چنین برداشتی را تدوین‌کنندگان قانون اساسی نداشته‌اند و لذا این نکته در اصل ۱۱۱ قانون اساسی ملحوظ است. نظارت باعث می‌شود که اگر نقص و ایرادی وجود دارد هر چه سریعتر برطرف شود. چرا به نظارت از بُعد منفی نگریسته می‌شود. می‌توان ابعاد مثبت نظارت را مطرح کرد. ممکن است انواع و اقسام نظارتها وجود داشته باشند. مثل

الْمُؤْمِنُ مِرَاتُ الْمُؤْمِنِ. آینه بودن یک مؤمن بر مؤمن دیگر بدین معناست که اگر عیبی در او وجود داشت، دیگری به او تذکر بدهد تا آن را برطرف کند. آینه انسان را همان‌گونه که هست نشان می‌دهد. ممکن است یک نفر بگوید چون آینه واقعیت مرا همان‌گونه که هست نشان می‌دهد و ممکن است در صورت من عیبی وجود داشته باشد، من به آینه احتیاج ندارم و آینه‌ها را باید از بین برد. جوامع سالم و منطقی نیازمند آینه‌اند. مجلس خبرگان اگر اشکالی وجود داشته باشد می‌تواند اشکال را برطرف نماید. اگر گفته شود خبرگان نباید در صدد نشان دادن معایب احتمالی و برطرف کردن آنها برآیند، چون تضعیف رهبری است، معنایش آن است که باید معایب باقی بماند. در حالی که این تضعیف رهبری است و در شأن پیروان اسلام نیست. وقتی ائمه می‌گفتند اگر در ما خطایی دیدید بر ما آشکار کنید تکلیف ما که انسانهای فوق ائمه نیستیم مشخص است.

از نظر من نظارت خبرگان نظارت خاص است. و آلا نظارت عام که حق کلیه شهروندان است. صراحت قانون اساسی لزوم نظارت عمومی و امر به معروف و نهی از منکر است. اصل هشتم که نظارت عمومی را مطرح می‌کند استثنا بردار نیست. می‌گوید: «در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت. شرایط و حدود آن را قانون معین می‌کند. وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۱

دولت در قانون اساسی به معنای حکومت و حاکمیت است و هر جا کابینه منظور بوده کلمه هیأت وزیران آمده است. دولت یعنی حاکمیت. پس نظارت عام مردم بر تمامی مسئولین صراحت قانون اساسی است. آنچه اشکال دارد اهانت است اما نظارت، بیان اشکالات و نقد و پیشنهاد ضروری است و بسیار مفید و مؤثر است. و وظیفه عمومی نیز می‌باشد و خبرگان که مسئولیت نظارت خاص را بر عهده دارند، در قبال چنین وظیفه سنگینی باید با دقت به مسئولیت خود عمل کنند و بزرگترین مصلحت برای نظام انجام وظیفه است و نه بی‌توجهی نسبت به وظیفه؛ البته ممکن است سؤال و یا نقد خبرگان و یا افراد ملت پاسخ قانع‌کننده هم داشته باشد و همیشه انتقاد

کردن به معنای درست بودن نقد نیست بلکه ممکن است پس از پاسخ، شبهه بر طرف شود و بنابراین فضا باید فضای طرح سؤال و انتقاد باشد و نه سانسور سؤال و انتقاد؛ مجلس خبرگان در جایگاهی قرار دارد که به لحاظ وظیفه باید از کوچکترین سؤال و یا نقد و یا شبهه‌ای چشمپوشی نکند و این روش می‌تواند در اصلاح مؤثر باشد و قطعاً این روش موجب تقویت جایگاه رهبری است. مجدداً عرض می‌کنم طرح سؤال و انتقاد از تمامی افراد به‌دور از اهانت برای همه کس مجاز است و بلکه در ارتباط با مصالح نظام وظیفه همه است و نهاد خاص مربوط به رهبری، خبرگان است و معصومین سلام‌الله علیهم اجمعین هم که از دیدگاه ما منزله از هر عیب و نقصی می‌باشند از مردم می‌خواسته‌اند که هر کلمه حق و سخن صوابی را از آنها دریغ نکنند.

« شما از قانونی بودن نظارت سخن گفتید ولی من از وجود قرائتهای مختلف از ولایت فقیه و قرائت خاصی که اجازه نظارت و انتقاد از رهبری را نمی‌دهد سخن می‌گویم. طبق نظریه انتصابی ولایت فقیه، فقها از طرف شارع مقدس برای ولایت امر منصوب شده‌اند. لذا وظیفه خبرگان «کشف» فردی است که ذاتاً حق حکومت دارد. تمامی نهادها و شهروندان مشروعیت اعمال و رفتارهایشان را از حکم ولی فقیه می‌گیرند. و بعضی تا آنجا پیش رفته‌اند و گفته‌اند که حتی او می‌تواند همسر شرعی یک فرد را بر او حرام کند. پس از کشف، ولی فقیه قدرت مطلق فراقانونی دارد و کلیه شهروندان مکلفند در او ذوب شوند و اعتقاد قلبی داشته باشند که «هر چه آن خسرو کند شیرین بود».

اما بر طبق نظریه انتخابی، با توجه به این که در قانون اساسی مردم قرار گذاشته‌اند که فردی به نام ولی فقیه، با وظایف مشخص و محدود، رهبری حکومت را در دست داشته، لذا شهروندان با رأی خود او را برمی‌گزینند و به او مشروعیت می‌دهند تا بر آنها در چارچوب قانون حکمرانی کند و به احکام قانونی او هم التزام عملی دارند. اگر هم روزی او را به‌دلیلی از دلایل نخواستند، فقیه دیگری را به جای او برمی‌گزینند. سخن از کشف یک واقعیت نیست. سخن بر سر انتخاب بر اساس یک قرارداد قانونی است. بنابراین مشروع بودن ولی فقیه و نافذ بودن حکمش متخذ از آرای شهروندان است. شما این دو نظریه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

من کشف را خیلی نمی‌فهمم. اما نظریه انتخاب برای من روشن است. معتقدان به نظریه

کشف می‌گویند ولی فقیه نایب حضرت ولی عصر است. حضرت، نایبش را معین کرده و لذا خبرگان وظیفه دارند نایب او را کشف کنند. کشف ولی فقیه به معنای انتخاب ولی فقیه نیست بلکه کشف این نکته است که نظر حضرت ولی عصر به چه کسی تعلق گرفته است.

اولاً چرا مباحث را این قدر می‌پیچانیم. این برای ما چه بهره‌ای دارد؟ به نظر من هیچ بهره‌ای ندارد. فرض کنیم از طرف حضرت ولی عصر سلام‌الله علیه فردی انتخاب شده باشد. وقتی امیرالمؤمنین (ع) می‌گوید: «فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِيَهُ»؛ من بالاتر از این که خطا کنم نیستم» و لذا از مردم می‌خواهد که او را کمک کنند و به او مشورت بدهند. وقتی به پیغمبر اکرم (ص) گفته می‌شود «وشاورهم فی الأمر» یا «وامرهم شورا بینهم» تکلیف ولی فقیه مکشوف خبرگان روشن است. ولی فقیه که پس از کشف خبرگان به مقام عصمت دست نمی‌یابد و احتمال خطایش صفر نمی‌شود. ثانیاً تا ده سال پیش در قانون اساسی شورای رهبری مطرح بود. در بازنگری قانون اساسی شورای رهبری حذف شد. اگر در قانون اساسی شورای رهبری باقی بود آیا امام زمان بر اساس قانون اساسی ما تصمیم می‌گرفت برای خودش نواب بگذارد. یعنی حضرت ولی عصر بر اساس قانون اساسی ما عمل می‌کند. نباید به گونه‌ای سخن بگوییم که کلیه معتقداتمان زیر سؤال برود و احساس کنیم ائمه هدی بعد از قانون اساسی ما بر اساس آن عمل می‌کنند. اگر شورای رهبری وجود داشت و خبرگان سه نفر را تعیین می‌کردند معتقدان نظریه کشف می‌گفتند این سه نفر منظور امام زمانند و ما آنها را کشف کرده‌ایم.

ثالثاً اگر خبرگان افراد دیگری با گرایشهای دیگری باشند آیا امام زمان سلام‌الله علیه تصمیم می‌گیرند نایب خود را فرد دیگری قرار دهند؟

رابعاً اگر خبرگان منحصر به ایران نباشند و شخصیت‌های فقهی و دینی سراسر جهان برگزیده شوند در آن صورت حضرت ولی عصر نیابت خود را به فرد دیگری واگذار می‌کنند که منتخب خبرگان جهان باشد؟

خامساً اگر فردی به عنوان رهبر انتخاب شد و مثلاً پس از ده سال خبرگان تشخیص داد که او دو ماه پیش فسقی انجام داده است و لذا از شرایط رهبری افتاده و

باید عزلش کنند. حال که او را عزل کردند از الآن احکام او تنفیذ نمی‌شود و یا از دو ماه پیش تنفیذ نشده است؟ آقایان می‌گویند خبرگان نصب و عزل را کشف می‌کنند و نصب و عزلی وجود ندارد. کشف نصب و کشف انعزال است. خوب پس از کشف در انعزال، دستورات وی از چه زمانی نافذ نیست؟ از روز تصمیم خبرگان و یا روز از دست دادن شرایط و صفات رهبر؟ عقل سلیم می‌گوید دستورات وی از الآن نافذ نیست و از امروز از رهبری کنار می‌رود نمی‌گویند که احکامش از دو ماه پیش یا از ابتدا نافذ نبوده.

سادساً، اگر نصب فقیه به‌طور عام مد نظر آقایان باشد که نصب فرد خاص ترجیح بلامرجح است و اگر فرد منتخب مورد نظر امام سلام‌الله علیه باشد در میان علمای امامیه که قائل به تخطئه هستند آیا این نظر با تخطئه سازگار است و یا به تصویب؟ در مجموع آنچه مردم می‌فهمند انتخاب است نه کشف. و آلا اگر از زندگی عرفی بیرون برویم همه چیز کشف است و اصلاً انتخابی وجود ندارد. هر انتخابی با دو مقدمه فلسفی-کلامی، تبدیل به «کشف» می‌شود.

○ از نظر معتقدان نظریه کشف اساساً طرح نظریه انتخاب و نقد نظریه کشف باعث تضعیف ولایت فقیه می‌شود. چرا که آن نظریه را از آسمان به زمین می‌کشد و از قداست می‌اندازد. آیا شما طرح این‌گونه مباحث را به نفع اسلام، مصالح ملی و حقوق شهروندان می‌دانید؟
بله، حتماً.

○ پس چرا عده‌ای با خشونت مانع طرح این‌گونه مباحث می‌شوند؟ به آیت‌الله منتظری بنگرید. ایشان عامل اصلی تصویب اصل ولایت فقیه در قانون اساسی بودند و با چهار جلد کتاب دراسات فی ولایة الفقیه آن اصل را تئوریزه کردند و تلاش نمودند تا آن را با دموکراسی سازگار کنند. حضرت امام قبل از انقلاب در نجف، فقه آیت‌الله منتظری را از بقیه فقها و مراجع قویتر دانستند و در آخرین نامه‌شان هم فرمودند: «من صلاح شما و انقلاب را در این می‌بینم که شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند... جنابعالی انشاءالله با درس و بحث خود، حوزه و نظام را گرمی می‌بخشید». وقتی آیت‌الله منتظری نظرات خود را بیان می‌کند تا حوزه و نظام

را گرمی بخشد و نظام و مردم از نظرات ایشان استفاده کنند، بایبل و کلنگ به بیت ایشان حمله می‌کنند، ایشان را ضد ولایت فقیه می‌خوانند و در خانه‌اش زندانی می‌کنند. وقتی با فقیه عالیقدر چنین رفتاری می‌شود تکلیف دیگران مشخص است. وقتی جناب‌عالی را که حضرت امام (ره) درباره‌اش می‌فرمایند: «اینجانب جناب‌عالی را که فردی هستی فاضل، متدین، مبارز، متقی و بافهم سیاسی بسیار خوب و علاوه بر آن از خانواده‌ی محترم شهدا که خود افتخاری است بزرگ می‌باشید...» به خاطر اندیشه‌هایتان تمامت‌خواهان شما را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند بقیه‌ی شهروندان می‌فهمند که آزادی بیان، عدم تمکین و مطیع و گوش به فرمان نبودن چه هزینه‌های سنگینی به دنبال دارد.

من هفته‌ی گذشته با بعضی از مراجع تقلید و فقها در قم دیدار داشتم. سخنان و درد دل آنها را از نزدیک شنیدم و فهمیدم چه فشارهای سنگینی از سوی مراکز مختلف بر آقایان وارد می‌شود. مثلاً خیلی صریح به مراجع گفته می‌شود که هیچ‌کس را به‌عنوان مجتهد تأیید نکنید، از فلان شخص تعریف کنید، بر علیه این اشخاص صحبت کنید و... در طول تاریخ هیچ‌گاه چنین فشارهایی به مرجعیت شیعه تحمیل نشده است. نهاد مرجعیت و حوزه همیشه استقلال خود را حفظ کرده‌اند ولی امروز انتظار این است که مرجعیت و حوزه دولتی شوند و تحت امر دستورات مرکز. گویی استقلال مرجعیت و حوزه برای تمامت‌خواهان غیرقابل قبول است. آنها خواهان «دین دولتی» اند، نه «دولت دینی». امروز وقتی این فشارها را می‌بینم به یاد آن جمله‌ی مشهور مارکس در خانواده‌ی مقدس می‌افتم که نه «دین دولتی» دین است و نه «دولت دینی» دولت. دولت دینی می‌خواهد قرائت خاص خود از دین را حتی به مراجع تقلید تحمیل کند در حالی که حوزه و مراجع که در طول تاریخ پایگاه مردمی و ظلم‌ستیز بودند امروز حق ندارند خشونت و قرائت استبدادی از دین را نقد و طرد کنند و استقلال خود را حفظ کنند.

اینها ناشی از عدم توسعه‌ی سیاسی است. و باید نهاد مرجعیت و حوزه استقلال خود را حفظ کند و در شرایط توسعه‌ی سیاسی بتواند نقش خود را به‌خوبی ایفا کند. من نمی‌خواهم کل نظرات آیت‌الله منتظری را تأیید کنم. من نسبت به نقطه‌نظرات ایشان ایرادات و اشکالاتی داشته و دارم. ولی نحوه‌ی برخورد با ایشان را برخورد مناسبی نمی‌دانستم و نمی‌دانم و فکر می‌کنم این نحوه‌ی برخورد به نفع اهداف برخوردکنندگان

هم نیست. یعنی به جای رسیدن به نتیجه مطلوب اهدافشان به نتیجه معکوس دست یافته‌اند. ما باید مرحله برخورد خشونت‌آمیز با اندیشه و افرادی که نظراتشان را نمی‌پسندیم را پشت سر بگذاریم و اندیشه را در میدان اندیشه نقد کنیم نه این که در میدان رزم سرکوب کنیم.

◊ یکی از اتهامهای شما در جلسه استیضاح از طرف مخالفین ارتباط شما با آیت‌الله منتظری بود. شما در پاسخ گفتید نقطه نظرات خود را در جلسه شورای امنیت ملی مطرح کرده‌اید و حاضرید در جلسه غیر علنی نظرات خود را درباره حوادث نجف‌آباد و اصفهان بیان نمایید. اخیراً هم در مشهد فرمودید «آیت‌الله منتظری به عنوان یک انسان از نظر فضل و علم، کسی است که مورد شهادت حضرت امام بود؛ آن‌گونه که در نامه هشت فروردین، امام مطرح فرموده‌اند که آخرین دیدگاه حضرت امام راجع به ایشان بوده است. بنابراین اصلاً مباحث علمی و جایگاه علمی ایشان در حدی نیست که من بخواهم راجع به ایشان نظر بدهم». اولاً اتهام ارتباط را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ ثانیاً درباره نکات ناگفته چه سخن جدیدی برای شهروندان دارید؟

اولاً من ارتباط منظم و جدی با آیت‌الله منتظری نداشته‌ام و این حرف غلطی است. منتها من با مجموعه برخوردهایی که با آیت‌الله منتظری شد و می‌شود موافق نبوده و نیستم. اشکال من این است که حرکات انجام‌شده را تأیید نکردم و اگر در جایی قرار بوده رأی بدهم به سیاستهای اعمال‌شده رأی منفی داده‌ام.

◊ یکی از مشکلات جاری جامعه ما عدم توازن و برخورد نابرابر با افراد و گروههاست. دست جناح تمامت‌خواه از آستین راست افراطی (فاشیستها) خارج می‌شود و با خشونت و ضرب و جرح امنیت را در شهر از نیروهای دگراندیش سلب می‌کند. یک کتابفروشی به آتش کشیده می‌شود، به دفاتر مطبوعات حمله می‌کنند، بیوت را با بیل و کلنگ تسخیر می‌کنند، سخنرانیهای شخصیت‌های مورد تأیید حضرت امام را با خشونت به هم می‌زنند، نماز جمعه شخصیت‌های مورد تأیید امام را به هم می‌زنند و... خشونت‌گران پادوهای شناخته‌شده‌ای هستند که براحتی پس از اعمال قانون شکنانه و مجرمانه خود با افتخار مصاحبه می‌کنند و تازه طلبکار

هستند که چرا نتوانسته‌اند حریف را از عرصه حیات حذف کنند. از طرف دیگر دیده می‌شود که آقای کرباسچی به خاطر هزینه کردن حساب مدیران، که مسوولیت آن را آقای بشارتی در دادگاه پذیرفت، به جرم اختلاس به انفصال از خدمت، جریمه و زندان محکوم می‌شود. اما در مقابل واریز سه و نیم میلیارد تومان از وجوه امانی شهروندان به حساب شخصی و گرفتن یک و نیم میلیارد تومان سود آن و ناروشن بودن چگونگی هزینه آن مبلغ کلان توسط رئیس دادگستری تهران، نه تنها هیچ اقدامی نمی‌شود بلکه سکوت مطلق پیشه می‌شود و پرسشهای اندیشه‌سوز، ناامیدکننده و مشروعیت‌زدای شهروندان نادیده گرفته می‌شود. تنها پاسخ مقام مسوول دادگستری تهران این است که «افراد و مطبوعاتی که این موضوع را پیگیری کرده‌اند نوعاً از گروههایی بوده‌اند که یک نوع برخورد قضایی با آنها شده یا در انتظار برخورد قضایی‌اند و به همین دلیل به منظور اعمال فشار به دستگاه قضایی این کار را انجام داده‌اند». یعنی تهدید مطبوعات به خاطر افشای یک مسأله پرسش‌برانگیز.

این نحوه برخورد قوه‌ای است که باید «پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسوول تحقق بخشیدن به عدالت» باشد و با «احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادیهای مشروع» از حقوق عامه دفاع کند. نه این که مخفیانه از سود پولهای شهروندان تغذیه کند و پرسشهای آنان را نادیده بگیرد. جنابعالی این عدم توازن و برخورد نابرابر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

برخوردهای یک طرفه، آسیبهای جدی به دستگاه قضایی و نظام وارد می‌کند و جامعه را به تردید می‌اندازد که آیا در دستگاه قضایی برابری و عدالت وجود دارد یا نه؟ با تخلف باید برخورد شود. نباید شهروندان به این نتیجه برسند که شیوه‌های رسیدگی به تخلف نابرابر است. در موردی که شما توضیح دادید شبهات گوناگون و متنوع در حال حاضر در جامعه مطرح است. امیدوارم دستگاه قضایی برای تنویر افکار به پرسشهای شهروندان پاسخ دهد. برداشت از حساب مدیران که متعلق به اشخاص است براحتمی قابل توجیه است. اما برداشت از اموال سپرده مردم که به عنوان وثیقه نزد بانک است و واریز آن به حساب شخصی، برای مردم بسیار سؤال‌برانگیز است. دستگاه قضایی باید به مردم توضیح دهد که آیا چنین عملی صورت گرفته است یا نه؟ آیا می‌توان اموال مردم را به حساب شخصی واریز کرد؟ سود آن متعلق به مردم است یا

دستگاه قضایی؟ آن سود در کجاها مصرف شده؟ آیا به قضات داده شده؟ به کادر دادگستری داده شده؟ یا به نام آنها گرفته شده و در جای دیگری هزینه شده است؟ آیا در مواردی که سپرده نقدی گرفته شده، نیاز بوده که حتماً سپرده نقدی گرفته شود و یا این که به خاطر سود، وثیقه نقدی گرفته شده است؟ آیا وثیقه‌ها متناسب با اتهام بوده یا این که چندین برابر بوده است؟ آیا طول مدتی که وثیقه در اختیار قوه قضائیه بوده مناسب بوده یا به خاطر افزایش نقدینگی و استفاده از سود طول آنها بسیار بیشتر از حد لازم بوده؟ آیا هدف کسب و کار بوده یا رسیدگی به پرونده شهروندان؟ ...

خوب است دستگاه قضایی به این پرسشها پاسخ دهد تا مردم نسبت به دستگاه قضایی بدبین نشوند و احساس بی‌عدالتی نکنند. و گمان نکنند که به تخلفهای دیگر دستگاهها رسیدگی می‌شود اما به تخلفات دستگاه قضایی رسیدگی نمی‌شود. قانون اساسی همه افراد را در مقابل قانون برابر می‌داند. حتی در اصل ۱۰۷ آمده است: «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.» وقتی ولی فقیه در برابر قوانین با همه مردم برابر است نباید مردم احساس کنند عده‌ای خارج از قانون عمل می‌کنند. اصل بیستم قانون اساسی می‌گوید: «همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند.»

◊ در خصوص اتهام شکنجه شهرداران، مصاحبه رئیس کمیسیون حقوق بشر اسلامی درباره زندانهای غیر قانونی و اعمال شکنجه، گزارش آقایان مروی و شوشتری هم هیچ اقدامی ملاحظه نمی‌شود. در این موارد رئیس محترم قوه قضائیه عصبانی نمی‌شوند.

بہتر است ریاست محترم قوه قضائیه به این اتهامات پاسخ دهند و مسأله را برای مردم روشن کنند. اتهام شکنجه و استفاده شخصی از اموال مردم بسیار سنگین است و سکوت نه تنها مشکل را حل نمی‌کند بلکه بر شایعات می‌افزاید و مشروعیت نظام را کاهش می‌دهد.

◊ یکی از سوالهای پیرامون شما این است که شما به مجمع روحانیون مبارز نزدیکترید یا به حزب کارگزاران سازندگی. البته تلقی عمومی این است که شما به کارگزاران نزدیکتر هستید؟

شما دعا بفرمایید که به خدا نزدیکتر شویم.

« انشاء الله همه ما به خدا نزدیکتر شویم. من بحث عبادی... عرفانی نمی‌کنم. عرصه سیاست محل نزاع، کوشش برای توزیع و تحدید قدرت و دستیابی به قدرت و کسب آرای شهروندان است. شما به کدام یک از گروهها نزدیکترید؟ من وابستگی به هیچ یک از گروههای موجود ندارم. این را به عنوان افتخار نمی‌گویم. چرا که معتقدم وجود احزاب و تشکلهای سیاسی شرط لازم توسعه سیاسی است و افراد باید بتوانند در قالب احزاب به اهداف سیاسی دست یابند تا مصالح ملی تأمین شود. من هنوز در رابطه با عضویت در گروههای موجود و یا تشکیل یک حزب جدید به نتیجه نرسیده‌ام.

« چرا شما برای پیگیری افکارتان و تشدید فرایند توسعه سیاسی حزب تشکیل نمی‌دهید؟
اگر واقعاً احساس کردم مجموعه گروههای سیاسی موجود تأمین کننده آنچه در ذهنم هست نیستند، ممکن است به سمت تشکیل حزب حرکت کنم.

« به همین خاطر روزنامه راه می‌اندازید؟

بعد از جریان استیضاح به این نتیجه رسیدم که این فکر مورد تهاجم بعضی از جریانها قرار دارد و لذا برای بسط و تقویت آن باید گام برداشت. روزنامه یکی از وسایلی است که برای ترویج اندیشه و ایجاد فضای گفت‌وگو بسیار مناسب است.

« نیروها و گروههای جبهه دوم خرداد، دفاع شما در روز استیضاح را بسیار ضعیف تلقی کردند. همه انتظار یک دفاع سیاسی از آرمانهای جنبش دوم خرداد را داشتند. اما فاصله زیادی بین آن دفاعیه و سخنان چندین ماهه وزارت شما احساس می‌شد. شایعه‌ای که پس از آن پخش شد، این بود که گویی توافق پنهانی بین شما و جناح راست صورت گرفته و آنها به شما قول داده‌اند اگر شما کوتاه بیایید به شما رأی اعتماد خواهند داد. آیا این مسأله درست است؟

این که دفاعیه بسیار ضعیف بود، عبارت تنیدی است. نه، متفاوت بود. دفاع من بخشهای مختلفی داشت. بخش مربوط به آزادی، تشنج و امنیت بسیار جدی بود و مشابه سخنان قبلی من بود و از نظر استحکام منطقی فاصله‌ای با قبل نداشت و من

مطلقاً از آرمانهای توسعه سیاسی کوتاه نیامدم و حیاظر نشدم مشارکت سیاسی شهروندان را فدای وزارت خودم کنم.

در خصوص توافق قبلی ادعا شده اگر صحت می‌داشت دوطرفه بود. نمی‌شود یک طرف در مجلس هر چه دلش خواست بگوید ولی من دفاعم را ضعیف ارائه کنم. اینها نشان می‌دهد که توافقی در کار نبود. منتها متأسفانه در بعضی از سخنان به‌ناروا این را القا کردند که صحبت‌هایی شده که راه‌حلی پیدا شود. من همانجا گفتم این دروغ محض است و من با هیچ‌کس معامله نکردم و اهل معامله هم نیستم. این نوع مباحث حکایت از حرکتی غیر اخلاقی داشت.

تفاوت دفاع و سخنان قبلی در این بود که دوستان بسیاری تأکید جدی داشتند که دفاع به‌گونه‌ای نباشد که من با سه-چهار رأی کم و زیاد حذف شوم و تلقی جامعه، دولت و شخص آقای خاتمی این باشد که اگر عبدالله نوری ملایمتر سخن می‌گفت برای دولت مشکل پیش نمی‌آمد. مهمترین فشار از این ناحیه بر من وارد شد و من خوشحالم از این که ملایم حرف زدم تا برای دوستان روشن شود طرف مقابل اصلاً کاری به این شیوه‌ها ندارد، آنها کار خود را می‌کنند. اگر با اندیشه یا فکری مخالف باشند آنرا حذف می‌کنند. خوشبختانه این دستاویزی به‌دست نیروی خودی نداد که بگویند نوری به‌گونه‌ای سخن گفت که حذف شود و برای دولت مشکل ایجاد کند. این برای من مهم بود که تلقی جامعه و مسئولان این نباشد که من می‌خواهم با چوب لای چرخ گذاشتن و شهادت‌طلبی برای دولت جناب آقای خاتمی، مشکل ایجاد کنم. لذا مصلحت جمعی بر این قرار گرفت که دفاع ملایم باشد.

◦ از شرکتان در این گفت‌وگو نهایت تشکر را داریم.

گفت‌وگوی دوم

پیامدهای مردمسالاری: اصلاح قانون اساسی، تغییر حکمرانان، آزادی مخالفان و...

اشاره: محاکمه عبدالله نوری برسشهای فراوانی در جامعه برانگیخت. او به اتهامات واردشده روز شنبه پاسخ خواهد گفت. اما مسأله اساسی برای من و دیگران آن است که وی به عنوان یک روحانی نواندیش درباره مسائل مهم و بنیادین عرصه سیاست چگونه فکر می‌کند و به پرسشهای نسل امروز چگونه پاسخ خواهد گفت. گفت‌وگوی حاضر در نیمه دوم مهرماه در فضایی دوستانه اما کاملاً صریح و شفاف صورت گرفت.

بیش از دو سال از حادثه تاریخی دوم خرداد ۱۳۷۶ می‌گذرد. مردمی که آن رویداد تاریخی را آفریدند، مطالبات و انتظاراتی داشتند و امید می‌بردند که در چارچوب قانون و به روشهای مسالمت‌آمیز بتوان به آن «طلب»ها دست یافت. اینک پس از گذشت دو سال، نظام باید «بدهی»های خود به مردم را بازپرداخت کند. آیا بحرانهایی چون قتل‌های زنجیره‌ای، حمله و سرکوب دانشجویان، حمله به اجتماعات قانونی، قتل مطبوعات و... از پیامدهای ناخواسته اما طبیعی دوم خرداد بودند یا آن‌که تنورسینه‌های جنبش جامعه مدنی ایران وقوع چنان عواقبی را پیش‌بینی می‌کردند؟ با حوادثی که طی دو سال گذشته به وقوع پیوست، آرمانها و اهداف جبهه دوم خرداد تا چه حدودی تحقق یافت؟ آیا اگر به کارنامه دوم خرداد بنگریم، پیروزیها بر شکستها و هزیمتها می‌چربد؟

حادثه دوم خرداد دور از انتظار و توقع عموم مسئولین بود. ضمن این که مجموعه برنامه آقای خاتمی تحت عنوان «توسعه سیاسی» را اصولاً قبول نداشتند. ممکن است برخی از مخالفان شخص آقای خاتمی را قبول نداشته باشند اما اصولاً عمده مخالفتها به برنامه آقای خاتمی بازمی‌گشت نه شخص ایشان و از همین رو مخالفان توسعه سیاسی پس از دوم خرداد هم با توسعه سیاسی به مقابله برخاستند.

درست است که آقای خاتمی یک برنامه فراگیر یا توسعه همه‌جانبه به مردم ارائه کرد اما آنچه اصولاً وجه فارغ و تمایز برنامه آقای خاتمی از دیگر کاندیداها بود، پروژه توسعه سیاسی است که خود را در اصولی چون جامعه مدنی، دموکراسی، آزادی، حقوق بشر، تکثرگرایی، تساهل و تحمل، برابری شهروندان و... متجلی کرد و مردم به آن رأی دادند.

آقای خاتمی انتخاب شد تا حاکمیت ملی و قانونگرایی را بسط دهد اما ابزارهای لازم را در اختیار نداشت. در کشوری که بر اساس سه قوه مقننه، قضائیه و مجریه اداره می‌شود، وقتی دو قوه از سه قوه با برنامه رئیس جمهوری هماهنگ نباشند و تا حدود زیادی در جهت مخالف آن برنامه حرکت کنند، طبیعتاً نمی‌توان انتظار داشت که آقای خاتمی موفقیت چشمگیری در تحقق وعده‌ها و برنامه‌ها به دست آورد.

جامعه شاهد آن است که قوه مقننه قانون انتخابات و مطبوعات را درست در خلاف جهت برنامه آقای خاتمی تغییر می‌دهد تا مردمسالاری و آزادی بیان عملی نگردد و قدرت متراکم به دست صاحبان اصلی آن نیفتد. همین وضع را شما در قوه قضائیه مشاهده می‌کردید که به جای برخورد با قانون‌شکنان با مدافعان قانونگرایی برخورد می‌کند. در شب تاریک به دانشجویان در حال خواب حمله می‌برند و در نهایت هم دانشجویان محکوم می‌شوند نه سرکوبگران.

به پرسش شما درباره موفقیت یا عدم موفقیت آقای خاتمی باید در چارچوب شرایط و امکانات موجود کشور پاسخ گفت. در فضایی که مخالفان با بسیج جدی نیروهای خود به مقابله با برنامه‌ها می‌پردازند خاتمی چقدر می‌تواند در پیشبرد اهداف موفق باشد. در عین حال بزرگ‌ترین دستاورد دوم خرداد بیداری مردم است. احساس این که حضور در صحنه بر عرصه سیاسی مؤثر و کارساز است اینک به یک احساس جدی تبدیل شده است. «تصمیم‌ساز» بودن مردم در عرصه سیاسی دستاورد کوچکی نیست. در عرصه مطبوعات و فرهنگ فضا نسبت به گذشته بسیار باز شده است هرچند با برنامه آقای

خاتمی فاصله بسیار وجود دارد و مخالفان در صدد از بین بردن آن هستند. اکثریت قدرتمند مردم کشور حامی و پشتیبان آقای خاتمی است. ایشان هم برای حل مشکلات به راههای غیر دموکراتیک توسل نمی‌جوید و می‌خواهد مشکلات در چارچوب قانون و با حضور مخالفان فعال حل شود. اما اقلیت مخالف فاقد پشتوانه ملی، به قواعد بازی سیاسی تن در نمی‌دهد و با تئوریزه کردن خشونت و اعمال خشونت فیزیکی تلاش می‌کند تا اکثریت را از میدان خارج کند و چند صباحی بیشتر در مراکز قدرت باقی بماند. اما در عمل این اقلیت با کوبیدن بر طبل خشونت احتضار خود را تسریع و تشدید می‌کند. اگر اقلیت خود را رو به رشد می‌دید و اقبال مردم را پشتوانه داشت شاید به خشونت پناه نمی‌برد. و لذا می‌خواهند احساس عدم مشروعیت مردمی را با اعمال خشونت فیزیکی جبران کنند.

فضای نسبتاً آزاد مطبوعات باعث شده است تا مردم از وقایع مطلع شوند و بر عرصه سیاسی از راه ابراز نظر و با رأی خود تأثیر بگذارند و با حکومت یک رابطه متقابل برقرار کنند. امیدواریم با تغییرات در قوه قضائیه و انتخابات مجلس ششم هر سه قوه در جهت تأمین انتظارات بحق مردم هماهنگ شده و مردمسالاری بسط یابد.

در عرصه سیاسی ایران، اینک دو جبهه دوم خرداد و تمامت‌خواهان در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند. قبول یا عدم قبول دموکراسی و آزادی (افکار، گفتار و رفتار) وجه فارغ این دو جبهه می‌باشد. جبهه دوم خرداد متشکل از یک طیف وسیع و متناقض است: چپ سنتی، کارگزاران سازندگی، چپ مدرن، جریان روشنفکری دینی، نیروهای ملی-مذهبی، نهضت آزادی، روشنفکران و... آنچه اینان را زیر چتر بزرگ دوم خرداد گرد آورده نخست مخالفت با تمامت‌خواهی و انحصارطلبی و قدرت‌باد آورده و ثروت‌باد آورده است و دوم اشتراک در آرمانهای حداقلی مردمسالاری و آزادی است. شما این جبهه را چگونه تعریف می‌کنید و چه کسانی را جزو این جبهه می‌دانید؟

از نظر من به جای این‌که محور بحث را جبهه دوم خرداد و گروههای سیاسی مخالف آن قرار دهیم، بهتر است طرفداران توسعه سیاسی، دموکراسی و آزادی و مخالفانش را محور بحث قرار بدهیم. از گروهها به طرف توسعه سیاسی حرکت نکنیم بلکه از بحث نظری توسعه سیاسی گروهها را درآوریم.

برخی بر این گمانند که تأمین آزادیهای مشروع مندرج در قانون اساسی برای حکومت مشکل‌آفرین است و بروز مشکلات مانع تأمین مصالح مردم می‌شود. لذا برای تأمین مصالح مردم، آزادی باید تا آنجا به مردم اعطا شود که با مصالح مردم منافات نداشته باشد. بحث قیومیت، ناتوان دیدن مردم از درک همه چیز، ناتوان دیدن مردم از درک مصالح خودشان، فرهنگ پدرسالار، رابطه خدایگان و بندگی و... در چنین بستری می‌روید. دید پدرسالاری قیوم‌آبانه یک نگرش ریشه‌دار در فرهنگ و جامعه ماست. بر اساس این دیدگاه کشور صاحب و مسؤول دارد. صاحب کشور تصمیم می‌گیرد که چه چیز در اختیار مملوکان خود قرار دهد.

این دیدگاه ممکن است در ابتدای کار وعده دهد که در صورت به دست گرفتن قدرت، آزادی را در حدود مصالح عمومی تأمین خواهیم کرد. اما در عمل وقتی قدرت را در دست گرفت با ترجیح دادن مصالح خصوصی حکومت جامعه را دائماً بسته‌تر و محدودتر خواهد کرد. چون مصالح قدرت متراکم و متمرکز با مصالح عمومی متفاوت است و پدرسالاران هیچ‌گاه به مردم آزادی اعطا نخواهند کرد.

سخن گفتن مردم از طریق مطبوعات، مجلس، تریبونهای عمومی برای چنین حکومتی خطرناک و دردسرافرین است لذا باید برای آنها محدودیت ایجاد کرد. در چنین حکومتی سرنوشت مردم به وسیله بزرگترها تعیین می‌شود. ممکن است انتخابات هم برگزار کنند اما انتخاباتی که از قبل بر اساس نظر بزرگترها مشخص است که چه کسانی به مجلس بروند و چه کسانی مناصب را در دست بگیرند. چون امروز حکومتها نمی‌توانند علناً با دمکراسی و آزادی به مخالفت برخیزند. حاکمان با خالی کردن دمکراسی و آزادی از محتوا و برقراری نظام دیکتاتوری، قیافه دمکرات می‌گیرند و لباس فاخر دمکراسی بر تن می‌کنند اما در اساس حقوق مردم را ضایع می‌کنند.

رویگرد دیگر با پدرخواندگی و قیومیت مخالف و مدافع وکالت محدود و دمکراتیک است. در این دیدگاه حکومت مشروعیت خود را فقط و فقط ناشی از رأی مردم می‌داند و از رأی مردم احساس خطر نمی‌کند. مردم فاقدان قدرت را به قدرت می‌رسانند تا در چارچوبی که مردم می‌خواهند و درست تشخیص می‌دهند بر آنها حکومت کنند. امام می‌فرمود از مردم نترسید هر چه مردم گفتند حتی اگر مخالف مصلحت شما بود آنرا اجرا کنید. در این رویکرد مردم اصل هستند.

اگر حکومت کانالی برای درک مصالح مردم درست کند، در واقع بر این نکته صحه گذارده که مردم توان تشخیص مصالح خود را ندارند که مثلاً به چه کسانی رأی دهند. ممکن است مردم اشتباهاً به افرادی رأی دهند که ناتوان از تأمین مصالح کشور باشند. لذا باید کانالی درست کرد که جلوی خطا و اشتباه مردم را بگیرد. فیلتر ابتدا افرادی را که مصلحت می‌داند برمی‌گزیند و سپس به مردم می‌گوید شما از میان این برگزیدگان اصلحها را انتخاب کنید. معنای این اقدام آن است که مردم ناتوان از تشخیص درست هستند و در نتیجه آزادی مردم محدود خواهد شد.

قانون اساسی ما از زاویه تأمین حقوق مردم و حاکمیت ملی نوشته شده است نه از منظر پدرسالاری و قیومیت بزرگترها. این نکته به صراحت در اصل نهم و پنجاه و ششم قانون اساسی آمده است. در اصل نهم می‌گوید حتی با وضع قوانین و مقررات و به نام استقلال و امنیت ملی نمی‌توان آزادی را محدود کرد.

اصل نهم مشکل را قانونمند حل کرده است اما اصل پنجاه و شش می‌گوید حق خدادادی را هیچ‌کس نمی‌تواند از انسانها بگیرد. می‌گوید چون حق تعیین سرنوشت یک حق خدادادی است هیچ‌کس نمی‌تواند آن را از انسانها بگیرد. اگر معیار شرع و قانون اساسی باشد هیچ‌کس حق ندارد این حق الهی را از انسان سلب یا در خدمت منافع فردی و گروهی خاص خودش قرار بدهد. قانون اساسی ما از منظر اصالت دادن به ملت، حقوق، مصالح و تشخیص آنها نوشته شده است. از نظر قانون اساسی مصالح ملی بر اساس تشخیص مردم اصل است نه حکومت و تشخیص آن. اگر افرادی حکومت را اصل بگیرند و بر اساس مصالح حکومت ملی را تنظیم و تعریف کنند، حتماً نظامی متعارض با قانون اساسی شکل خواهد گرفت.

هر کس مصالح ملی و حاکمیت ملی را بر اساس اصل نهم و پنجاه و ششم قانون اساسی اصل بگیرد و به هیچ وجه حاضر نباشد آنها را فدا کند، جزء معتقدین به توسعه سیاسی و جبهه دوم خرداد است اما هر کس برخلاف توسعه سیاسی قانون وضع کند و رفتار نماید در جبهه پدرسالاران و انحصارطلبان جای دارد. نزاع و خشونت از اینجا آغاز شده که گروهی قواعد بازی قانون اساسی را قبول ندارند. لذا به خشونت متوسل می‌شوند تا حاکمیت ملی تحقق نیابد.

اگر رأی مردم جدی گرفته شود بسیاری از مشکلات ما حل خواهد شد. اگر رهبری، مجلس خبرگان، مجلس شورای اسلامی، ریاست جمهوری و... که به نوعی